

خاطره‌ای به نام وطن:

ایران در سروده‌های شاعران عصر صفوی



• سنا لطفی

چکیده

در عصر صفوی، بسیاری از شاعران ایرانی به دلایل اقتصادی و فرهنگی راه هجرت به هند را در پیش گرفتند. این مهاجرت بزرگ، تجربه‌ای دوگانه از امید و رنج را برای آنان رقم زد و در عین حال، مفهوم «وطن» را در اشعارشان به گونه‌ای عمیق و عاطفی بازتاب داد. برای این شاعران، وطن نه یک مرز سیاسی یا جغرافیایی، بلکه فضایی از خاطرات، دلبستگی‌های عاطفی و هویت شخصی بود. ایران در اشعار آنان، گلزاری از یادها و دلتنگی‌هاست که در غربت رنگین‌تر و زنده‌تر می‌شود. این مقاله، با بررسی اشعار شاعرانی چون صائب تبریزی، کلیم کاشانی، وحشی بافقی و دیگران، نشان می‌دهد که چگونه تجربه مهاجرت و دوری از زادگاه، مفهوم وطن را از یک واقعیت جغرافیایی به یک حالت درونی و احساسی تبدیل کرد. در این سروده‌ها، ایران نه تنها سرزمینی است که شاعر از آن دور افتاده، بلکه بخشی از هویت اوست که در غربت بیش از پیش احساس می‌شود. این نگاه عاطفی و خاطره‌محور به وطن، لایه‌ای تازه به ادبیات عصر صفوی می‌افزاید و نشان می‌دهد که چگونه شرایط اجتماعی و فرهنگی زمانه، مفاهیم بنیادین مانند وطن را در ذهن و زبان شاعران شکل می‌دهد.

واژگان کلیدی :

ایران، وطن، عصر صفوی، مهاجرت به هند، غربت، ادبیات، شعر فارسی.

عصر صفوی یکی از مهم‌ترین دوره‌های تحول شعر فارسی است. پس از تأسیس دولت صفوی و به رسمیت شناختن مذهب تشیع، ساختارهای فرهنگی و اجتماعی دچار تغییر و دگرگونی شد. سروده‌های شاعران در هر عصری از تاریخ، بازتاب و بیانگر اوضاع فرهنگی و شرایط اجتماعی و زندگی روزمره مردم آن دوره است. یکی از ویژگی‌های برجسته شعر در عصر صفوی، گسترش سبک هندی است که با تصویرسازی‌های بدیع و معانی دقیق جلوه‌گری می‌کند. شاعرانی چون صائب تبریزی، عرفی شیرازی، محتشم کاشانی، وحشی بافقی و کلیم کاشانی افق‌های تازه‌ای را در شعر آن روزگار گشودند.

یکی از رخدادهای مهم ادبی در عصر صفوی، مهاجرت گسترده شاعران به‌ویژه به هند بود. این مهاجرت از اواخر قرن دهم هجری شدت گرفت و تأثیر عمیقی در شکل‌گیری مفاهیم جدید و سبک هندی گذاشت. این پدیده نه تنها سبک و محتوای شعر را دگرگون کرد، بلکه مفهوم وطن را نیز در ذهن و زبان شاعران پررنگ‌تر ساخت. در این مقاله، با واکاوی اشعار شاعران مهاجر و غیرمهاجر عصر صفوی، به این پرسش پاسخ داده می‌شود که وطن و ایران در نگاه این شاعران چه معنایی داشته و چگونه در سروده‌هایشان بازتاب یافته است.

زمینه‌های مهاجرت شاعران به هند

با تثبیت حکومت صفوی، شاعران دیگر مثل سابق از جانب دربار و دستگاه‌های حکومتی حمایت نمی‌شدند. برخلاف دربار گورکانیان هند-به‌ویژه در زمان جهانگیر و شاه‌جهان- که پشتیبانی مالی گسترده‌ای از شاعران فارسی‌زبان داشت، دربار صفوی توجه چندانی به شاعران نداشت. علت اصلی این بی‌توجهی آن بود که دولت صفوی به دست ترکمانان تأسیس شده بود که زبان اصلی‌شان ترکی بود و نه فارسی. علت دیگر، نفوذ و دخالت قزلباشان در کارهای اساسی کشور و توجه بیشتر دربار به حفظ و رشد علمای دین بود.

مشرقی در شرح حال حکیم کاشی (مسیح) او را به گوهری مانند کرد که ایران او را از دست داد:

گوهری بفروخت ایران آخر از بی‌جوهری
کز شرف شد پنجه خورشید و دست مشتری

بر همین اساس، بسیاری از شاعران مطرح آن دوره شوق سفر به هند برای دست‌یابی به کامیابی را داشتند. سفر هند نهایت آمال و کمال شاعران ایرانی به شمار می‌رفت:

همچو شوق سفر هند که در هر سر هست
رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست
(صائب تبریزی)

طالب آملی نیز از این شوق سخن می‌گوید و خود را به دلیل محروم بودن از امکانات این سفر، سیاه‌بخت می‌داند:

طالب، گل این چمن به بستان بگذار
بگذار که می‌شوی پریشان، بگذار
هندو نبرد تحفه کسی جانب هند
بخت سیه خویش به ایران بگذار

و در جای دیگر، به وضعیت نابسامان خود در ایران اشاره کرده است:

هند را چون نستایم که درین خاک سیاه
جامه شهرت من شعله رعنائی یافت

یا کلیم کاشانی در توصیف هند این‌گونه گفته است:

توان بهشت دوم گفتنش باین معنی
که هر که رفت از این بوستان پشیمان شد

این اشعار نشان می‌دهد که هند در نگاه بسیاری از شاعران، سرزمین فرصت و کامیابی بود و سفر به هند، آرزوی شیرین و گاه محال ایشان.

دوگانگی تجربه مهاجرت: کامیابی و رنج غربت
مهاجرت و اقامت در هند همواره با این کامیابی و دلگرمی‌ها همراه نبود و حتی برخی، سفر به هند را نوعی از ابتلا می‌شمردند. حیدری، شاگرد لسانی شیرازی، سروده است:

”
در کشور هند، شادی و غم معلوم
در عالم غم خاطر خرم معلوم
جایی که به یک رویه آدم بخزند
آدم معلوم و قدر آدم معلوم

این بیت نشان می‌دهد که شاعران در هند با تحقیر و بی‌قدری نیز روبه‌رو می‌شدند. میرزا محمدرضا همدانی، متخلص به امید، در سروده خود از سختی‌های اقامت در هند به آل علی(ع) پناه برده است:

”
از هند نجات من بامداد علی‌ست
وز درد شفای دلم از یاد علی‌ست
کی از دگری چشم ترحم دارم
امید من از علی و اولاد علی‌ست

این ابیات نشان می‌دهد که مهاجرت به هند، علی‌رغم وعده‌های کامیابی، تجربه‌ای دوگانه بود: از یک سو فرصت پیشرفت و از سوی دیگر، رنج غربت و دوری از وطن.

”
وطن به مثابه خاطره و دل‌بستگی عاطفی
در ادبیات ایران و اسلام، دوست‌داشتن وطن بخش مهمی از ایمان هر فرد است و این تعصب و محبت ارزشمند شمرده می‌شود، چنان‌که فیض کاشانی درباره حب وطن سروده است:

”
بُودِ حبّ وطن زایمان، وطن جان را بود جانان
وطن را گر شناسد جان بقریان وطن گردد

مهاجرت باعث پررنگ شدن مفهوم وطن شد و پیوند عمیقی با غربت و دلتنگی برای ریشه‌های خود داشت. در عصر صفوی، وطن بیشتر از آنکه مفهومی سیاسی-اجتماعی یا ملی‌گرایانه داشته باشد، مفهوم دل‌بستگی‌های عاطفی و هویتی پیدا کرده بود. شاعران عصر صفوی وقتی از وطن می‌سرودند، اغلب

منظورشان زادگاه و دیار خاطره‌ها بود. وطن برای آنان جایی است که در آن ریشه دارند، خاطرات کودکی و خانواده به آن مکان پیوند خورده و به آن سرزمین احساس تعلق دارند. شاعران در سرزمین بیگانه و غربت، بیشتر دلتنگ و به یاد وطن هستند و این امر در قالب حسرت و اندوه در شعرها جلوه‌گری می‌کند. البته وطن صرفاً یک مکان نیست، بلکه به خاطرات و احساس تعلق و یاد گره خورده است و با واکاوی این اشعار، تصویری از احساسات و جامعه‌ای که در آن می‌زیستند، به دست می‌آید.

کلیم کاشانی از نشکفتن خود در خاک وطن، حسرتی بر دل دارد:

”
چمن را غنچه نشکفته بسیار است، می‌ترسم
که در گلزار ایران هم نینیم شادمان دل را
اسیر هندم و زین رفتن بی‌جا پشیمانم
کجا خواهد رساندن پرفشانی مرغ بسمل را

او خود را به مرغ بسمل تشبیه می‌کند که پرفشانی‌اش او را به جایی نمی‌رساند. این تصویر نشان‌دهنده احساس پوچی و بیهودگی مهاجرت است. او از اینکه در گلزار ایران نشکفته و در غربت اسیر شده، پشیمان است. وحشی بافقی از دلتنگی برای دیار آشنا سخن می‌گوید:

”
به کشوری که کس از دوستی نشان ندهد
مرو مرو که نه جای تو، جای دشمن تست
نشین و بال پرافشان که هر کجا مرغی‌ست
وطن گذاشته، در آرزوی گلشن تست

بافقی در این ابیات، وطن را نه صرفاً مکانی جغرافیایی، بلکه جایی می‌داند که در آن، دوستی و آشنایی وجود دارد. او به شاعران مهاجر توصیه می‌کند که در جستجوی گلشن بیگانه، وطن را رها نکنند، و در جای دیگر، از این اندوه سخن گفته است:

”
نشینم من هم از اندوه و دور از کوی او گویم
غریب و دردمندی هر کجا دور از وطن گردید

این بیت نشان می‌دهد که غربت و دوری از وطن، تجربه‌ای جهانی است که هر غریب و دردمندی آن را درک می‌کند.

این ابیات نشان می‌دهد که کاشانی مهاجرت را اجباری و ناخواسته می‌داند و از اینکه برای کسی که قدرش را نمی‌داند وطن را ترک کرده، پشیمان است. او در جای دیگر می‌گوید:

”
زر میندوز چون خانه پر از شهید شود
آن زمان وقت جلای وطن زنبورست

این بیت نشان می‌دهد که کاشانی مهاجرت را تنها برای کسب مال و ثروت موجه نمی‌داند و معتقد است که زمانی که انسان به ثروت رسید، باید به وطن بازگردد. صائب تبریزی، غربت را به زندان تشبیه کرده:

”
غربت مپسندید که افتید به زندان
بیرون ز وطن پا مگذارید که چاه است

و در جای دیگر آورده است:

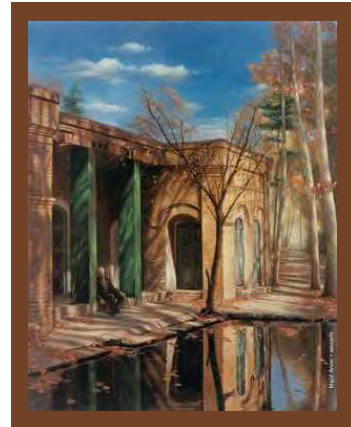
”
من که در غربت چو لعل از سیم دارم خانه‌ها
سنگ بر دل تا به کی بندم ز بیداد وطن

این بیت نشان‌دهنده دوگانگی احساسات صائب است: از یک سو در غربت به ثروت رسیده، اما از سوی دیگر از بیداد دلتنگی فراق وطن رنج می‌برد. میر سنجر کاشانی نیز از تنگی وطن و اجبار به غربت سخن می‌گوید:

”
نبودش وطن وسع گنجاییم
بغربت از آن کرد هر جایم

و در ساقی‌نامه آورده است:

”
شبی خاطر من خست حب وطن
غم غربتم کرد بس ممتحن



ایران به مثابه زادگاه مادری و وطن عاطفی

در برخی اشعار، شاعران به‌طور مشخص از ایران به عنوان وطن یاد می‌کنند و آن را نه تنها مکانی جغرافیایی، بلکه سرزمینی با هویت فرهنگی و تاریخی می‌دانند. بافتی در ستایش شاه ایران زمین و قدرت و شکوه سپاهیان او می‌گوید:

”
عرصه‌گاهی که شکوه تو کند عرض سپاه
طول و عرضش همه ایران و همه توران باد

در این بیت، ایران و توران به عنوان دو سرزمین تاریخی و جغرافیایی مطرح می‌شوند و ایران به مثابه سرزمینی با هویت مشخص و قدرت سیاسی نمایان می‌شود. کاشانی از اجبار و ناچاری در مهاجرت و مردن در سختی غربت گفته است:

”
بار چو بستم از درت مانع رفتنم مشو
زان که مسافر از وطن بار چو بست می‌رود

و در جای دیگر آورده است:

”
اگر از محنت غربت بمیرم جای آن دارد
که بهر چون تو بر خوبی چرا ترک وطن کردم

ملا محمد صوفی مازندرانی نیز در ساقی نامه خود، از بی کسی در وطن می گوید:

”

مرا گرچه طبعی ست گیتی فروز
در ایران زمین چون چراغم بروز
ندارم به هر بوم و بر نیتی
نیرزم بیک نان بی منتی
حقیرم به هر کوی و هر انجمن
چو فضل اندر ایران و درد عدن
ندارد بمن رغبتی هیچ کس
در ایران چنانم که در دیده خس
از این بوم و بر مهر برداشتم
همه بوده نابوده انگاشتم
چو رفتم ازین منزل چون قفس
چو عمر شده باز نایم ز پس

این ابیات نشان می دهد که برخی شاعران به دلیل بی قدری و بی کسی در وطن مهاجرت را برگزیدند؛ مهاجرتی اجباری، که صوفی مازندرانی می گوید دیگر از آن باز نمی گردد. وحشی بافقی نیز از رنج ویرانی و بی توجهی در وطن سخن گفته است:

”

در این بلا که منم با وجود ضعف قوا
به جز جلای وطن نیست هیچ درمانم
مرا که دل کشد آزار رنج ویرانی
ازین چه سود که خوانند گنج ایرانم

بافقی علی رغم اینکه او را «گنج ایران» می خواندند، از رنج ویرانی و بی توجهی در وطن رنج می برد و تنها درمان را در ترک وطن می بیند.

اسارت غربت و آرزوی بازگشت

اما از سوی دیگر، شاعرانی بوده اند که در تنگنای عاطفی غربت، میل و آرزوی بازگشت به همان وطن ویران خود را داشتند. برای مثال، کلیم کاشانی، مهاجرت را به مثابه اسارت دانسته است:

”

چمن را غنچه نشکفته بسیار است، می ترسم
که در گلزار ایران هم نبینم شادمان دل را
اسیر هندم و زین رفتن بی جا پشیمانم
کجا خواهد رساندن پرفشانی مرغ بسمل را
به ایران می رود نالان کلیم از شوق همراهان
به پای دیگران همچون جرس طی کرده منزل را

او خود را اسیر هند می داند و از رفتن بی جا پشیمان است. او آرزو دارد که به ایران بازگردد، اما می ترسد که در گلزار ایران نیز شادمان نباشد. صائب تبریزی نیز از آرزوی بازگشت به ایران و سرودن شعر در میان ایرانیان سخن می گوید:

”

بر حریفان چون گوارا نیست صائب طرز تو
به که بفرستی به ایران نسخه اشعار را

و در جای دیگر آورده است:

”

هند چون دنیای غدارست و ایران آخرت
هر که نفرستد به عقبی، مال دنیا غافل است

صائب، هند را دنیای غدار و ایران را آخرت می داند و معتقد است که باید اشعار خود را به ایران (آخرت) بفرستد. او در بیتی دیگر می گوید:

”

ز هندوستان به ایران می برم بخت سیه صائب
چهار بر سر مرا از طالع وارون نمی آید

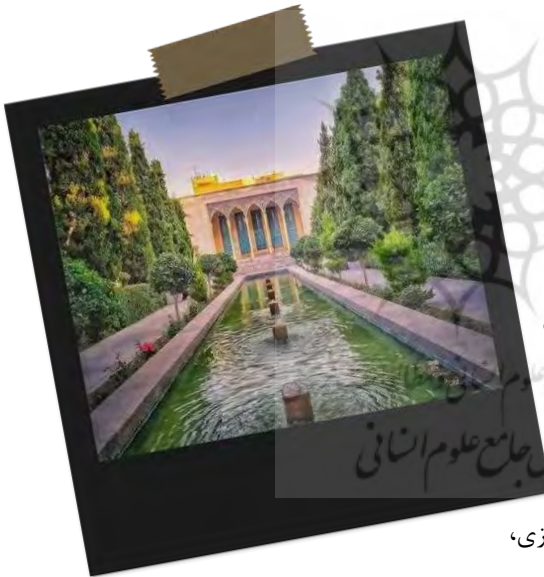
صائب در نهایت در این کشاکش دوگانه، بازگشت به ایران را انتخاب می کند، اما گویا خود از ابتدا می داند که عاقبت روشنی در این بازگشت نخواهد داشت. پس آن را با تعبیر «بخت سیه» و «طالع وارون» همراه می کند، که بگوید غربت وطن را اگر در این خاک رونقی نیست، در غربت هند نیز صفایی نیست!

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

بررسی بازتاب مفهوم وطن در سروده‌های شاعران عصر صفوی نشان‌دهنده چندلایه بودن این معناست. وطن در نگاه این شاعران نه یک مفهوم سیاسی یا ملی‌گرایانه، بلکه یک مفهوم عاطفی و هویتی است که به خاطرات، دل‌بستگی‌ها و احساس تعلق گره خورده است. این معنا از یک سو ریشه در نگاه عرفانی به وطن به مثابه موطن اصلی روح دارد و از سوی دیگر، از شرایط اجتماعی و فرهنگی عصر صفوی تأثیر پذیرفته است.

مهاجرت گسترده شاعران به هند و سرزمین‌های دیگر، تجربه دوری از وطن و اندوه فراق و یادآوری خاطرات و دل‌بستگی‌های عاطفی را به یکی از مضمون‌های قابل توجه شعر تبدیل کرد. این تجربه دوگانه بود: از یک سو، فرصت کامیابی و پیشرفت در دربار گورکانیان هند، و از سوی دیگر، رنج غربت، بی‌قدری و دل‌تنگی وطن. شاعرانی که به هند مهاجرت کردند، اغلب خود را اسیر و پشیمان می‌دانستند و آرزوی بازگشت به ایران را در دل داشتند.

ایران نیز در این اشعار نه تنها به عنوان یک مکان جغرافیایی، بلکه به عنوان سرزمینی با هویت فرهنگی و تاریخی مطرح می‌شود. شاعران از ایران به عنوان «گلزار»، «آخرت» و «سرزمین مادری» یاد می‌کنند و آن را با هند که «دنیای غدار» و «زندان» است، مقایسه می‌کنند. این تصاویر نشان می‌دهد که وطن در ذهن و زبان شاعران عصر صفوی بیشتر یک حالت و بُعد عاطفی و احساسی نسبت به مکانی است که آن را سرزمین مادری تلقی می‌کنند. در نهایت، این اشعار بازتاب‌دهنده شرایط تاریخی و تحولات عصر صفوی نیز هست؛ تحولاتی که سرایندگان این اشعار را به مهاجرت به سرزمینی جز ایران مجبور کرد و باعث شد که مفهوم وطن در شعر این دوره پررنگ‌تر شود و به یکی از مضمون‌های اصلی شعر تبدیل گردد.



آرامگاه صائب تبریزی

منابع

- ۱- صائب تبریزی (۱۴۰۴). دیوان صائب تبریزی، تهران: انتشارات نگاه.
- ۲- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۹). تاریخ ادبیات در ایران، جلد چهارم، تهران: انتشارات فردوس.
- ۳- کاشانی، فیض (۱۳۷۱). دیوان فیض کاشانی، تهران: انتشارات اسوه.
- ۴- کاشانی، کلیم (۱۳۹۱). دیوان کلیم کاشانی، تهران: انتشارات سنایی.
- ۵- وحشی بافقی (۱۴۰۱). دیوان وحشی بافقی، تهران: انتشارات طلایه.